



دارنده بزرگ‌ترین کتابخانه شخصی خراسان جنوبی:

در سفرها کتاب می‌خرم



پیرمرد ۷۴ساله بیرجندی با حضور هرساله در نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب، برای خودش کتابخانه‌ای بزرگ در خانه فراهم کرده است. مهدی افتخاری، دارنده بزرگ‌ترین کتابخانه شخصی خراسان جنوبی، درگفت‌وگو با خبرگزاری ایبنا گفت: من متولد آذرماه ۱۳۲۸ هستم. تحصیلات ابتدایی خود را تا ابتدای متوسطه در بیرجند گذراندم و دبیرمل را در زاهدان گرفتم و ادامه تحصیل را در مشهدو تهران در رشته برق گذراندم. او با اشاره به اینکه ۳۱سال در آموزش و پرورش و درسوت معلمی و رئیس دبیرستان و معاون هنرستان فعالیت کرده است، بیان کرد: من از همان دوران کودکی به‌کتاب علاقه داشتم و همیشه کتاب‌می‌خواندم و کتاب‌می‌خریدم. مهدی افتخاری با بیان اینکه از سن چهارده سالگی به جمع‌آوری کتاب مشغول هستم، افزود: تا کنون که قریب به شصت سال از راه‌اندازی این کتابخانه شخصی گذشته است. بیش از ۱۲هزار جلد کتاب جمع‌آوری کرده و در کتابخانه منزلم قرار داده‌ام. عمده کتاب‌های من در حوزه ادبیات، تاریخ، پزشکی، روان‌شناسی، جغرافیا و ... است. دارنده بزرگ‌ترین کتابخانه شخصی خراسان جنوبی ادامه‌داد: این تعداد کتاب را در سفرهایم به شهرهای مختلف خریداری کرده‌ام و هر زمان هم که نمایشگاه بین‌المللی در تهران برگزار می‌شود در این نمایشگاه‌ها شرکت می‌کردم و کتاب‌های مختلفی را خریداری و جمع‌آوری می‌کنم. افتخاری همچنین گفت: کتابخانه‌ام را در اختیار دوستان، آشنایان و اقوام نیز قرار می‌دهم و بیشتر دوستان برای پیدا کردن کتاب مورد نظرشان قرض می‌دهم و در مسیر علم‌کمکی کرده‌باشم، بسیار خوش‌حال می‌شوم.



مجموعه تازه رباعی حمیدرضا شکارسری در نمایشگاه کتاب تهران

ما وقت نداریم بمیریم



«از وقت گذشته‌ایم دبیرم امروز/ از عمر جلوتریم پیریم امروز/ از موعد مرگمان گذشته است اما/ ما وقت نداریم بمیریم امروز» این رباعی، یکی از سروده‌های مجموعه رباعی تازه حمیدرضا شکارسری است که قرار است در نمایشگاه کتاب تهران عرضه شود. کتابی با عنوان «ما وقت نداریم بمیریم» که به همت انتشارات فصل پنجم منتشر شده است. این شاعر در گفت‌وگو با خبرگزاری تسنیم گفته است؛ این مجموعه شامل هشتاد شعر من است که موضوع‌های متفاوت مرگ و زندگی را در بردارد، برخلاف سایر اشعار من که بیشتر با مضامین اجتماعی و سیاسی گره خورده‌اند، اشعار این کتاب با مضمون هستی‌شناختی همراه هستند. شکارسری بعد از هفت سال به انتشار مجموعه رباعی خود اقدام کرده است. او در این باره گفته است پیش از این چند رباعی در فضای مجازی منتشر شده بود، اما به صورت یکجانه آخرین رباعی‌هایی که از من منتشر شد، هفت سال پیش بود.



واکش یک نویسنده به حواشی مهم‌ترین رویداد کتاب کشور

داستان دوباره شرکت کردن یا نکردن

احسان رضایی، نویسنده و روزنامه نگار در تازه‌ترین پستی که در شبکه‌های اجتماعی منتشر کرده است به موضوع شرکت کردن یا نکردن برخی از ناشران مطرح کشور در نمایشگاه کتاب تهران، واکنش نشان داده است که در ادامه می‌خوانید:

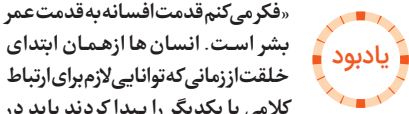
امروز (درواقع دیروز)، نمایشگاه کتاب تهران شروع به کار می‌کند. دیدم ناشر معروفی اعلام کرده که در نمایشگاه شرکت نمی‌کند، چون «اگر به منافع بلندمدت و توسعه‌یاد فرهنگی توجه نکنیم و آن را فدای سود کوتاه‌مدت خود کنیم» تخفیف‌های نمایشگاهی باعث تضعیف یا حتی تعطیلی کتاب‌فروشی‌های می‌شود. در ادامه همین متن، ناشر اعلام کرده که مخاطبانش هیچ تکران نیابند چون در ایام نمایشگاه خودش در سایتش، کتاب‌هایش را با ۱۵درصد تخفیف ارائه می‌کند! خلاصه که چنین روزگاری.



یادی از حمیدرضا خزاعی که چند دهه عمرش را صرف جمع‌آوری افسانه‌های

خراسان کرد، به مناسبت نخستین سال روز درگذشتش

حافظ افسانه‌های خراسانی



همان زمان‌ها افسانه متولد شده باشد. افسانه متولد شد تا پاسخی باشد برای توجیه دنیای پیرامون. شکستن مرز میان خواب و بیداری، راهی برای رسیدن به رؤیایا، فراموش کردن دردها و مهم‌تر از همه پر کردن اوقات فراغت و تهیایی».

جملات بالا از حمیدرضا خزاعی است که دلاویس افسانه‌ها بود. گفته بود افسانه‌ها با مرگ آدم‌ها می‌میرند اگر به دادشان نرسیم و ثبتشان نکنیم؛ چون افسانه‌ها، ادبیات شفاهی هستند که جز در سینه مردمان در جایی دیگر نمی‌شود ردشان را زد و اگر پیش از مرگ حافظ آن، افسانه به نسل بعدی منتقل نشود، برای همیشه از یاد می‌رود. او که هجدهم اردیبهشت سال گذشته در ۶۸سالگی از دنیا رفت، شاید بزرگ‌ترین حسرتش ناتمام ماندن کارش بود، اینکه بتواند چند صد ساعت افسانه‌هایی را که برای ضبط کردن آن‌ها به صورت صوتی به بسیاری از روستاهای دور و گاه پرت افتاده خراسان سفر کرده بود به چاپ برساند. البته انتشار بیست و چند جلد افسانه، میراث پرباری است که از او برجای مانده است. از جمله «۱ جلد «افسانه‌های خراسان»، ۶ جلد «زیباترین افسانه‌ها»، شامل پریان، طنز: کچل‌ها، گل‌ها، شاه عباس و گل‌ها، و چندین جلد افسانه‌های دیگر.

رسیدن از داستان نویسی به افسانه حمیدرضا خزاعی که پنجم مهرماه سال ۱۳۴۴ در روستای دولت آباد تربت حیدریه به دنیا آمده بود، پیش از غریق دنیای افسانه‌ها شدن، داستان نویسی را تجربه کرده بود. سال ۱۳۶۸ گروهی از نویسندگان خراسانی مجموعه داستانی با نام «دریچه‌تازه» را منتشر کردند و همین جمع سال بعدش مجموعه دیگری به نام «خوابگرد» را به چاپ رساندند. در هر دوی این مجموعه‌های گروهی داستانی از حمیدرضا خزاعی چاپ شد. سال ۱۳۷۲ نخستین مجموعه داستان مستقلش را با نام «نقش خیال» منتشر کرد. دومین کتاب مستقلش مجموعه شعری بود به نام «باغ سرخ و سبز» که سال ۷۳ منتشر شد. در همه این سال‌ها افسانه‌ها هم در ذهن او حضور داشتند تا اینکه سال ۱۳۷۸ نخستین جلد مجموعه افسانه‌های خراسان از او منتشر شد. او دانش آموخته رشته علوم اجتماعی از دانشگاه تهران بود و پس از پایان تحصیلات در شرکت «مهندسین مشاور طوس آب» مشغول به کار شد و مسئولیت تمامی مطالعات اجتماعی و جمعیتی این مشاور تا سال ۱۳۹۰ بر عهده او بود. خزاعی سال ۱۳۹۰ همکاری اش را با طوس آب قطع کرد و به جمع همکاران «مهندسین مشاور ری آب، پیوست. همکاری با این دو شرکت برایش شرایطی فراهم آورد تا سفرهای بسیار زیادی به شهرها و روستاهای خراسان و دیگر نقاط کشور داشته باشد. حاصل این سفرها گردآوری اطلاعات فرهنگی اجتماعی بسیار زیادی از گوشه گوشه خراسان بود. او نوشتن راهم هم زمان با فعالیت‌های شغلی انجام می‌داد.



افسانه‌ها بین ما و رنج فاصله می‌اندازند که باور و افسانه‌ها کمک می‌کنند برای لحظاتی هم به شده از روزمرگی و رنج و درد فاصله بگیریم، چون می‌توانیم با شخصیت‌ها و قهرمان‌های افسانه‌ها همذات‌پنداری کنیم. کارکرد دیگر افسانه‌ها هم کارکردی آموزشی می‌داند. اینکه بندی به صورت غیر مستقیم و در قالبی دلنشین منتقل می‌شد.

مرزها سد راه افسانه‌ها نیستند خزاعی به افسانه‌های خراسان می‌پرداخت. اعتقادش این بود که مرزهای جغرافیایی و حتی فرهنگی سدی بر مسیر افسانه‌ها نیستند و این ادبیات سینه به سینه نقل می‌شوند و نست می‌کنند در سرزمین‌ها و فرهنگ‌های مختلف و گاه با تغییراتی دوباره به زادگاهشان بازمی‌گردند. «یکی از اصلی‌ترین کارکردهای افسانه‌ها شکستن مرزها و ورود به سرزمین‌های دیگر بوده است. نمونه‌های متعددی می‌توان مثال آورد: در قرون اولیه هجری افسانه‌های هزار و یک شب از



همه، سراسر یادآور شخصیت مسافرا ه گام‌های مهم زندگی آنچه نویسنده از فلا‌ی به مخاطب نشان می‌دهد چیزی فراتر از قصه است. او با حضورش کلمه انسان است. فلا‌ی خود زندگی است با همه خوبی‌ها و بدی‌ها، ضعف‌ها و قوت‌ها، تلخی‌ها و شیرینی‌ها. دخترکوچولوی قصه، یک انسان بی عیب و نقص نیست که عروسک چوبی وار زندگی‌اش را به اشتباه می‌کند، فریب می‌خورد، فراموش می‌کند اما از دل شکست‌هایش راه‌ساختن خودش و راهش را می‌آموزد و مهم‌تر از هر چیزی این است که به کار می‌بندد و به دانسته‌هایش عمل می‌کند. فلا‌ی عاشقی که از تپش قلب بر دریافت می‌کند خودش را رشد می‌دهد تا جایی که چشم در چشم «گولم»، افسون‌گر بزرگ می‌ایستد، ترس و هراس را کنار می‌گذارد و مبارزه می‌کند. هیچ امری فلا‌ی را از هدفش باز نمی‌دارد. شخصیت فلا‌ی، شخصیت کسی است که برای نجات دیگران ابتدا خودش را از ضعف‌ها نجات می‌دهد و پیش از آزاد کردن باریسیا، از شرمیل‌های زودگذر آزاد شده است. فلا‌ی دختری است که در بند نبوده همه _ آدم‌ها و حیوانات _ را رهایی خودش می‌داند.

سفر، کتاب بزرگ و مهمی وجود دارد به اسم «اودیسه»، اثر هومر که البته جزو کتاب‌های کودک و نوجوان به حسابش نمی‌آورد. اودیسه قصه اولیس و تلاش‌هایش برای بازگشت به خانه است. اودیسه سفر انسان برای رسیدن به آرامشی است که ناشی از وطن است و آسایش خانه است. بسیاری از آثار ادبی بزرگ جهان بر اساس اودیسه نوشته شده است. به نظر می‌رسد داستان قلب ببر بازنویسی بسیار موفقی از اودیسه باشد. سفر فلا‌ی مانند اولیس بر روی دریاهاست، در سفر فلا‌ی مشکلاتی مانند شورش در میان ملوانان، از مسیر منحرف شدن، تنهایی عمیق و از دست دادن همراهان را می‌بینیم. مواردی که دقیقاً هومر در اودیسه تصویر کرده است. حتی می‌شود یادآور شد که شاعری بزرگ گفته بود: «هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش»



هزار توی هویت قومی خود عبور داده و روش‌های خاص این اقلیم را آفرینش کنیم، همان کاری که در آمریکای لاتین اتفاق افتاد و رئالیسم جادویی متولد شد. آن‌ها نه تنها به فرهنگ و افسانه‌های خود بسنده نکردند، تا جایی‌که برایشان امکان داشت، در فرهنگ و تمدن دیگر اقوام نیز به کنکاش و جست و جو پرداختند. آن‌ها امروز بهتر از ما «هزار و یک شب» را می‌شناسند و آن را باور دارند. آن‌ها بهتر از ما مولوی را می‌شناسند و او را باور دارند. آن‌ها داستان نویسی مدرن خود را از هزار توی افسانه‌های سرزمین خود و افسانه‌های دیگر ملل عبور دادند و رئالیسم جادویی متولد شد. در سرزمین ما نیز باید این اتفاق بیفتد و خواهد افتاد. گام‌های اولیه برداشته شده، تقلاهایی اینجا و آنجا به چشم می‌خورد، اما کودکی که منتظرش هستیم هنوز متولد نشده است.»

اهمیت پرداختن به افسانه‌ها در داستان نویسی اما خزاعی داستان نویس کارکرد مهم دیگری هم برای حفظ و پرداختن به افسانه‌ها قائل بود و آن تأثیری بود که می‌تواند بر داستان نویسی فارسی داشته باشد: «زیربنای داستان نویسی امروز و فردای ما همین افسانه‌ها هستند. افسانه‌ها نه تنها نوع نگاه، جهان بینی و شیوه روایت را به ما یاد می‌دهند، بلکه با رزتاب فرهنگ، هویت و ریشه‌های ما هستند. باید بدانیم دیروز که بوده‌ایم تا بتوانیم از انسان امروزان تعریفی درست به دست بدهیم. افسانه‌ها گوهرهای گران‌بهایی هستند که از گذشته‌های دور می‌آیند، گوهری که در طی تاریخ تراش خورده در هر دوره رنگ و بوی آن دوره را به خود گرفته بی آنکه اصل خود را فراموش کند و امروز به صورت گوهری گران بها و خوش‌تراش در اختیار ما قرار گرفته است. توجه به افسانه‌ها می‌تواند تحولی عظیم در داستان نویسی امروز و فردای ما ایجاد کند. تحولی که آسانی خواهد توانست مرزهای جغرافیایی ما را درنوردد و جهانی شود. نمی‌گویم به دستاوردهای ملل دیگری توجه باشیم، باید یاد بگیریم که راه‌ها و روش‌های نوین را از دیگران بگیریم آن را از

حسرت افسانه‌هایی که با مرگ آدم‌ها دفن شدند آنچه شاید انگیزه حمیدرضا خزاعی برای سال‌ها استمرار در کار جمع‌آوری افسانه‌ها بود را می‌شود در این گفته‌هایش هم دید؛ گفته‌هایی که هم‌هشدار دارد و هم حسرت: «در طول سال‌ها، سفرهای بسیاری به قسمت‌های مختلفی از خراسان داشته‌ام. با می‌نقل افسانه‌گوهایی بسیاری نشسته‌ام. گاه در این سفرها به روستایا روستاهایی رسیده‌ام و وقتی از روستاییان سراغ افسانه‌گوهایی روستا را گرفته‌ام اول پنداشته‌اند که قصد شوخی و مسخره کردن دارم و وقتی توضیح داده‌ام که چه هدفی را دنبال می‌کنم با دریغ و افسوس گفته‌اند: «اگر یک سال پیش یا شش ماه پیش آمده بودی فلا‌نی و فلا‌نی بودند که دریایی از افسانه بودند». افسانه‌ها بخشی از هویت ملی فرهنگی ما بوده و ریشه در گذشته‌های دور دارند. میراث شفاهی، میراثی نیست که بتوان آن را در گوشه صندوقچه‌ای پنهان کرد و سال‌ها بعد از سرتاق کسی سر صندوقچه را باز کند، غبار از چهره‌ان برگردد و دوباره آن را بر لب لاقچه خانه بگذارد. میراث شفاهی اگر روایت نشود، اگر به تکرار نرسد، از حافظه فرد و حافظه جمعی قوم پاک خواهد شد. میراث شفاهی در طی هزاران سال سینه به سینه و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است تا به امروز رسیده است اما امروزه روز مورد بی‌مهری و کم توجهی قرار گرفته است.»



• پتی کرایمز: نویسنده قلب ببر، داستان نویس، خبرنگار و فیلم‌نامه‌نویس اهل ویرال انگلستان است که تا کنون آثار متعددی برای کودکان و نوجوان نوشته و از آن جمله می‌توان به قلب ببر، ازدها و پسرش، وایلدر و مهتاب اشاره کرد. عمده آثار او برای نوجوانان است؛ پتی کرایمز برای کتاب قلب ببر نامزد جایزه برانفورد بواس شده است. او همچنین نویسنده کتاب‌های تصویری برای کودکان است و علاوه بر این‌ها در حوزه کودک و نوجوان به نوشتن فیلم‌نامه‌هایی برای نوجوانان مشغول است.

بخشی از متن کتاب
فلا‌ی در حالی که پر سرخگون را داخل جیبش لمس می‌کرد، سرش را بالا برد و به پرندۀ‌ها نگریست. چیزهایی توی چشماش بود که اجازه نمی‌داد درست ببیند. گفت: «نمی‌تونم این جوری ولشون کنم! اون پرندۀ‌ها دارن اون بالا خودشون رو می‌کش.» فلا‌ی یک بیل بزرگ برداشت و رو به دوستانش گفت: «شمارد بزرگ مخصوص حیوانات روباز کبین و آماده رفتن بشین. من میرم اون بالا تا پرندۀ‌ها رو آزاد کنم.» ببر به دنبال فلا‌ی از بله‌ها بالا رفت. آن‌ها خیلی با هم از این پلکان فلزی بالا رفتۀ‌ه و به پشت‌بام رسیده بودند. فلا‌ی از آن سوی سقف شیشه‌ای خطاب به پرندۀ‌ها فریاد زد: «مواظب باشین رفقا.» بعد بیل را بالا برد و روی سقف شیشه‌ای کوبید. خردۀ‌های شیشه رویتوری زیر سقف باریدند. رنگین‌کمانی بی‌نظیر از پرندگان رنگارنگ به آسمان برخاست. آن‌ها بالاتر و بالاتر پرواز کردند، تا جایی‌که ستارگان در حال غروب رسیدند. فلا‌ی برای یک لحظه اندیشید که پرندگان رها شده‌اند. از آن جایی‌گریزند و او دیگر هرگز آن‌ها را نخواهد دید، اما آن‌ها همچون ابری رنگارنگ دور سر فلا‌ی جمع شدند و همچنان که سرجایشان در هوا بال‌بال می‌زدند، منتظر دستور بعدی ماندند.



فلا‌ی گفت: «بزن بریم!»

قلب ببر

نویسنده: پتی کرایمز

مترجم: مهتاب صباغی

انتشارات، کتاب چار